

از ازدواج تا بعثت

حساسترین دوره زندگی انسان ، دوران جوانی او است ؛ زیرا در این هنگام غرائز جنسی بعد تکامل میرسد ، نفس هوسباز هر دم تقاضای مخصوصی مینماید ، طوفان شهوات فضای عقل انسانی را تیره و تار میسازد ، پایه های حکومت غرائز مادی محکمتر ، و در نتیجه چراغ خرد کم فروغ میگردد . شب و روز ؛ وقت و بیوقت کاخ بزرگی از آمال در برابر دیدگان جوان مجسم میشود .

هر گاه در چنین هنگام نرونی در اختیار داشته باشد ، مسئله زندگی بصورت يك موضوع خطرناك درمیآید ، از یکطرف غرائز حیوانی ، صحت مزاج ، از طرف دیگر امکانات مادی و درآمد سرشار ، هر دو دست بدست یکدیگر میدهند ، و در نتیجه برنامه زندگی او را بیخبری از آینده ، غرق شدن در شهوات ؛ اشباع امیال تشکیل میدهد .

نام چنین دوران را مرز سعادت و شقاوت مینامند ؛ و کمتر جوانی موفق میشود که برای خود خط سیر دیگری تعیین کند ، و بامید تحصیل ملکات فاضله و روحیات پاک ، راهی را انتخاب نماید ، که او را از هر گونه خطر مصون بدارد .

خویشترند داری در چنین موقع بسیار کار مشکلی است ، و هر گاه يك چنین فرد با اصول صحیح در محیطهای خانوادگی ، فرهنگ ، تربیت نشده باشد ، بایست در انتظار فرو ریختن سازمان زندگی او نشست .

نظری بدوران جوانی پیامبر اکرم (ص)

در اینکه جوان «قریش» شجاع و دلیر ، نیرومند و تندرست ، صحیح و سالم بود ؛ جای

گفتگو نیست، زیرا در محیط آزاد؛ دوزاخ غوغای زندگی پرورش یافته بود؛ و قبيله ايکه در میان آنها با برصه وجود نهاد؛ همگی؛ عنصر شهامت و شجاعت بودند، و ثروتی مانند ثروت «خدیبه» در اختیار داشت، و در نتیجه وسائل خوشگذرانی، از هر حیث برای او آماده بود؛ ولی بایست دقت کرد، که او از این امکانات مادی چگونه استفاده نمود؛ آیا با ساطعیش و عشرت، پهن نمود؛ و مانند بسیاری از جوانان در فکر اشباع غرائز خود برآمد؛ یا اینکه باین اوضاع و شرائط؛ باین وسائل و امکانات، برنامه دیگری انتخاب نمود که از سراسر آن، دورنمای زندگی حساس او هویدا بود تاریخ گواهی، میدهد که او بسان مردان عاقل و کار آزموده زندگی میکرد؛ همیشه از خوشگذرانی و بیخبری گریزان بود؛ همواره آثار تفکر و تدبر در سیماداشت، و از فساد اجتماع، گاهی مدتها در دامنه کوهها؛ میان غارها بساط زندگی را پهن مینمود و در آثار قدرت و وضع وجود بمطالعه می پرداخت.

عواطف جوانی او

در بازار مکه واقعه ای رخ داد، که عواطف انسانی او را جریحه دار ساخت: دید مردی قمار میزند؛ در نتیجه شتر خود را باخت؛ خانه مسکونی را باخت، کار بجایم رسید که ده سال از زندگی خودش را نیز از دست داد؛ مشاهده این واقعه چنان جوان «قریش» را متأثر ساخت، که نتوانست همانروز در شهر «مکه» بسر برد، و بکوههای اطراف گذارد، و پس از گذشتن پاسی از شب بخانه برگشت. آواز صمیم دل از امثال این اوضاع متأثر میگشت و از کمی عقل و شعور آن مرد در فکر و تعجب فرو میرفت.

خانه «خدیبه» پیش از آنکه با «محمد» (ص) ازدواج کند، کعبه آمال، و خانه امید مردم بینوا بود، پس از آنکه با جوان «قریش» ازدواج نمود؛ کوچکترین تغییری در وضع خانه و بدل و بخشش همسر خود نداد.

در مواقع تعطلی و کم بارانی، گاهی مادر رضاعی او «حلیبه» بیدار فرزند نیک فرجام خود میآمد؛ رسول اکرم؛ عیای خود را زیر پای او پهن مینمود، بیاد عواطف مادر خود و آن زندگی ساده، میافتاد، و سخنان او را گوش میداد، و موقع رفتن آنچه میتوانست درباره مادر خود کمک مینمود.

فرزندان او

وجود فرزند بیوند ز ناشومی را محکمتر میسازد، شبستان زندگی را پرفروغتر، و جلوه خاصی بآن مینماید همسر «جوان قریش» برای او هفت فرزند آورد سه تای آن پسر که بزرگتر آنها «قاسم» سپس «طیب» و «طاهر» و چهار تای آنان دختر بود؛ این هشام

مینویسد: که بزرگترین دختر او «زقیه» بعداً «زینب» و «ام کلثوم» و «فاطمه» بود، فرزندان ذکور او تمام پیش از بعثت، بدرود زندگی گفتند، ولی دخترانش دوران نبوت او را درک کردند.

خویشتن داری پیامبر در برابر حوادث زبانزدهمه بود. - مع الوصف - در مرگ فرزندان خود، گاهی تأثرات دل، بصورت قطرات اشک از گوشه چشمانش بروی گونه‌هایش میریخت و این مطلب در مرگ «ابراهیم» که مادر او «ماریه» بود بیشتر روشن بود؛ در عین حالیکه دل او میسوخت ولی بازبان بسپاسگذاری خدا مشغول بود.

حدس بی اساس

دکتر هیکل در کتاب «حیات محمد» مینویسد: بدون تردید خدیجه در موقع مرگ هریک از آنها؛ متوجه بتان شده می پرسید که چرا خدایان وی را مشمول مرحمت خود نمیسازند

گفتار مزبور کوچکترین سند تاریخی ندارد، فقط حدس محض است و منشأ آن این است که در آن زمان تمام مردم بت پرست بودند پس ناچار «خدیجه» هم همرنگ آنها بوده است.

ولی عقیده شیعه برخلاف این گفتار است، و بالطبع بایست مطلب نیز چنین باشد زیرا جای شک نیست که رسول خدا از آغاز جوانی؛ از بت پرستی متنفر بود، و در سفریکه بشام نمود این مطلب روشنتر شد. زیرا هنگامیکه بایک بازرگان اختلاف حساب پیدا کردند طرف مخالف به «لات» و «عزی» سوگند خورد رسول خدا فرمود: **مبغوضترین**

موجودات پیش من همه بی‌بهره است

مع الوصف، چطور میتوان گفت: زنی مانند «خدیجه» که علاقه و مهر او نسبت بشوهر خود جای گفتگو نبود در مرگ فرزندان خود؛ دست بدامن بتان (که مبغوضترین موجود پیش شوهر او بودند) میشد، علاوه بر این تمایلات و علت ازدواج او با محمد (ص) بیشتر روی ملکات و ممنویات او بود؛ زیرا شنیده بود که او پیامبر آخر الزمان است با این وضع چطور میتوان احتمال داد؛ که او با این عقیده شکایت پیش بتان میبرد؟ مامقداری از مکالمات او را با «ورقه بن نوفل» (کاهن عرب) و سایر دانشمندان آنروز در شماره یازدهم از نظر گذرانندیم.

پسر خوالده پیامبر

جای شک نیست که پیامبر اکرم «زید بن حارثه» را در کنار حجر الاسود پسر خود

خواند، و زید کسی بود که راهزنان «عرب» او را از مرزهای شام ربوده، و در بازار «مکه» به یکی از خویشاوندان خدیجه بنام «حکیم» فروخته بودند، ولی چطور شد که بعداً خدیجه او را خرید؟ چندان روشن نیست.

مؤلف «حیات محمد» میگوید که پیامبر از مرگ فرزندان خود، بسیار متأثر بود و برای تسلی خود از «خدیجه» درخواست نمود؛ که او را بخرد، سپس رسول خدا او را آزاد کرد؛ و فرزندی پذیرفت.

ولی بیشتر میگویند: که در موقع ازدواج خدیجه با رسول خدا، «حکیم» او را به خدیجه داد، چون از هر نظر جوان پاک و باهوشی بود، مورد مهر رسول اکرم قرار گرفت و «خدیجه» او را به پیامبر بخشید، وقت آن رسید که پدر «زید» پسران پسران جای فرزند خود را بدست آورد، در این موقع رسول خدا اذن داد که همراه پدر و دوی مهر و عواطف رسول خدا، سبب شد که «زید» محض پیامبر را ترجیح داد؛ و پیش او ماند؛ روی این جهت حضرت او را آزاد نمود، و پسر خود نیز خواند؛ و برای او دختر «جحش» زینب را گرفت.

آغاز اختلاف میان بت پرستان

اگرچه بعدها یگانه مایه اختلاف میان آنان آئین پیامبر اکرم بود؛ ولی شالوده این اختلاف از دیر زمانی ریخته شده بود، و پیش از بعثت، عده ای از دانشمندان تنفروا نزرچار خود را نسبت بیکیش عرب برابر از داشتند، و همواره در گوشه و کنار سخن از ظهور پیامبر عربی بود که میآید آئین بکتا پرستی رازنده میکند و جامعه یهودی گفتند: ما پیرو آئین او خواهیم شد، زیرا شالوده آئین ما با آئین پیامبر عربی یکی است و با پیروی او تمام بتان را شکسته، و کاخ بت پرستی را ویران خواهیم ساخت.

ابن هشام در جلد اول تاریخ خود صفحه ۲۳۱ مینویسد: رجال یهود جامعه عرب بت پرست را با نزدیک شدن ظهور پیامبر عربی که کاخ بت پرستی را ویران خواهد نمود؛ تهدید می کردند این سخنها، دور نمای اضمحلال دوران بت پرستی را مجسم می ساخت، تا آنجا که، برخی از قبائل بر اثر تبلیغات قبلی «یهود» موقع دعوت پیامبر؛ باسلام گرویدند، و «یهود» بر اثر علی که خواهد آمد؛ در کفر خود باقی ماندند و آیه زیر حاکی از همین مطلب است:

ولما جاءهم کتاب من عند الله مصدق لما هممهم ، و كانوا من قبل يستفتحون
على الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله على الكافرين
(البقرة - ۸۹).

پایه های بت پرستی می لرزد

در یکی از اعیاد «قریش» حادثه غریبی اتفاق افتاد و در نظر افراد دقیق، زنگ خطر

انقرض حکومت بت پرستان بعد از آمد :

هنگامیکه بت پرستان در آن روز دور بتی گرد آمده بودند و پیشانیها را در برابر آن بخاک میسایند چهار نفر از سران آنان که بعلم و دانش معروف بودند، کردار آنان را نپسندیده در گوشه ای باهم سخن گفتند از سخنان آنان این بود : قوم ما از طریق « ابراهیم » منحرف شدند : ما حجر نطوف به ؛ لایسمع ولا یبصر ، ولا یضر ولا ینفع ! این سنگی است که گروه ما دور آن میگردند ، نمیشنود ، نمی بیند ؛ سود و ضرری نمی رساند .

این چهار نفر عبارت بودند از : ۱ - ورقه بن نوفل که پس از مطالعات زیاد ؛ در درجه نصاری در آمد و اطلاعات فراوانی در کتابهای عهدین بدست آورد ؛ ۲ - عبیدالله بن جحش و او پس از ظهور اسلام ، ایمان آورد و با مسلمانان به حبشه رفت ، ۳ - عثمان بن الحویرث او در بار روم پایش گرفت ؛ و پیرو مسیحیان گشت ، - ۴ زید بن عهر و بن نفیل ؛ که پس از مطالعات زیاد دین ابراهیم را انتخاب نمود .

پرده دیگر از ضعف «قریش»

جوان «قریش» هنوز بیش از سی و پنج سال از عمرش نگذشته بود ؛ که باختلاف بزرگ قریش رو برو گردید ، و فصل این خصومت بدست با کفایت اوصورت گرفت ، این حادثه میرساند که جوان قریش تا چه اندازه مورد احترام آنان بود ، و همگی به امانت و درستی کاری او تصدیق داشتند اینک شرح حادثه : سیل مهیب و وحشتناکی از کوههای بلند بسوی خانه خدا سرازیر گشت ، در نتیجه تمام خانه های شهر مکه حتی کعبه از صدمه آن مصون نماندند ، و شکافهای فراوانی در جدار کعبه پدید آمد ، قریش تصمیم گرفتند که خانه خدا را تعمیر کنند و از خراب کردن آن میترسیدند ؛ ولید بن مغیره اول کسی بود که کلنگ بدست گرفت و در رکن کعبه را خراب کرد ، بیم و هراس سراسر تن او را فرا گرفته بود ، مردم مکه در انتظار حادثه ای بودند ، ولی چون دیدند که ولید بن مغیره ، مورد غضب تنها قرار نگرفت مطمئن شدند که کردار او عمل او مورد رضایت بتان است ؛ از آنجهت ، همگی در خراب کردن آن شرکت کردند ، اتفاقاً همان روز یک کشتی که از مصر می آمد ، و متعلق بیک بازرگان رومی بود ، در نزدیکی «مکه» جده در نتیجه طوفان شکست «قریش» از جریان آگاه شدند ؛ چند نفر را بجهه فرستادند ، که تخته های کشتی را برای ساختمان کعبه بخرند ؛ و کارهای نجاری کعبه را بیک نجار قبطی که در مکه سکونت داشت واگذار نمودند .

پایه های کعبه باندازه قامت انسان رسید ، وقت آن رسید که «حجر الاسود» را بجای خود نصب کنند ، در این هنگام اختلاف در میان رؤسای قبائل دو گیر شد ، و قبيله «بنی عبدالدار» و

«بنی عدی» پیمان بستند، که نگذارند این افتضاح نصیب دیگران شود، و برای تحکیم پیمان خود ظرفی پر از خون کردند، و دستهای خود را در آن فرو بردند.

روی این پیش آمد، کاربنائی پنج شبانه روز تعطیل شد، کارقریش بجای باریک رسیده بود، و دسته‌های مختلفی از «قریش» در مسجد الحرام، بوجود آمد، و هر آنی انتظار حادثه خونین میرفت، بالاخره پیرمرد سالخورده محترمی از قریش بنام «ابو امیه بن مغیره مخزومی» رؤسای قریش را جمع کرد گفت: اولین کسی را که از در صفا (و در بعضی از تواریخ باب السلام است) وارد شود؛ او را بحکمیت پذیرید؛ همگی قبول کردند، اتفاقاً جوان «قریش» از آن در وارد مسجد شد، همگی گفتند: «هذا الامین رضینا؛ و هذا محمد!» این همان محمد امین است، و ما بحکمیت او راضی هستیم، رسول اکرم (ص) برای فصل خصومت دستور داد، پارچه‌ای آوردند؛ و حجر الاسود را در میان آن بادست خود گذارد سپس فرمود: رئیس هر قبیله گوشه‌ای این پارچه را بگیرند، هنگامیکه حجر الاسود را نزدیک رکن بردند؛ امین قریش بادست مبارک؛ سنگ را در جای خود نصب نمود، و بدین طریق به مشاجرات قریش که چیزی نمانده بود حوادث خونینی بوجود آورد، خاتمه داد (۱)

در حقیقت آنچه تا حال در باره تحلیل تاریخ اسلام نوشته‌ایم جنبه مقدماتی داشت، و بغواست خدا، از شماره آینده (شماره یکم از سال سوم) به بخشهای اساسی تاریخ اسلام که بابت رسول اکرم (ص) آغاز میگردد، خواهیم پرداخت.

(۱) هبیره بن وهب مخزومی طی قصیده‌ای جریان را بشعر در آورد و گفت:

رضینا وقلنا: المدل اول طالم	یعنی، من البطحاء من غیر موحد
فقا جانا هذا الامین محمد	قللنا: رضینا با لامین محمد
بنخیر قریش کلها امس شیمه	وفی الیوم مع ما یحدث الله فی غد
فجاه بامر لم یر الناس مثله	اعم وارضی فی العواقب والبد
و تلك ید منه علینا عظیمة	یروح لها هذا الزمان و یفتدی

(سیره ابن هشام: ج ۱ - ص ۲۱۴)